

تأملی در ماهیت اجتماعی جنبش مزدکیان

دکتر غلامرضا برهمند^۱

چکیده

تا کنون، با وجود کتاب‌ها و مقاله‌های متعدد و در همان حال نا کفایی که از دیدگاه‌ها و سمت‌گیری‌های مختلف فکری در خصوص آیین و جنبش مزدکی توسط مورخان و نویسندگان ایرانی، مسلمان و خارجی - قدیم و جدید - به تحریر در آمده است، از جمله مسائل مربوط به این جنبش که چندان مورد بررسی قرار نگرفته، مسئله پراهمیت پایگاه اجتماعی - طبقاتی آن است. در این باره، نه در منابع قدیم و نه در تحقیقات جدید، توصیف و تحلیل درخوری صورت نگرفته است. این ضرورت، نگارنده را بر آن داشت، ضمن مباحثی چند، مسئله مهم مذکور را مورد کاوش قرار دهد، بدان امید که با این فتح باب، پژوهندگان دیگر نیز در تعمیق بیشتر بحث مذکور بکوشند. باری، به ایجاز، تحلیل حاضر، برخلاف نظر پژوهنده‌ای ارجمند، بر این فرضیه استوار است که در خیزش فراگیر مزدکی نه تنها بزرگران (یا دهقانان کم‌مایه)، بلکه تمامی طبقات و گروه‌های تهی دست جامعه - چه روستایی و چه شهری - شرکت داشته‌اند.

واژگان کلیدی: ساسانیان، قیام (جنبش) مزدکی، پایگاه اجتماعی جنبش، قباد، خسرو اول

(انوشیروان).

۱. استادیار رشته تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرری

الف) طرح مسئله

با کمال تأسف ، با وجود گذشت حدود ۱۵ سده از واقعهٔ پر اهمیت جنبش مزدکی در اواسط دورهٔ ساسانیان و به طور مشخص در زمان حکومت دو تن از پادشاهان مقتدر این سلسله - یعنی قباد و خسرو اول انوشیروان - ۴۸۸ تا ۵۳۱ و ۵۳۱ تا ۵۷۹ م - (پژوهش دانشگاه کیمبریج ، ۱۳۷۷ : ۴۴۷/۲ و ۳۲۳) ، هنوز جنبه های اساسی و تعیین کنندهٔ مختلفی از آن بر آمد اجتماعی و دوران ساز بی مانند و یا کم نظیر ، در غبار ابهام و تیرگی فرو مانده است . سرکوب گران قدرتمند جنبش مذکور ، همان گونه که عوامل اصلی خیزش مزدکی را به شدت قتل عام نمودند ، طبعاً اجازه ندادند حتی سطری نوشته از خود معتقدان و طرفداران آن برای نسل های بعد به جا بماند. جسته و گریخته مطالب و اطلاعات باقی مانده در باب آیین مزدکی و مزدکیان نیز تقریباً به طور کامل به دست و یا بنا به خواست و تعبیر مخالفان و دشمنان این جریان تهدید گر اجتماعی - فکری و دینی به رشته نگارش درآمد .

پژوهشگران جدید خارجی و داخلی هم که در طی سده های اخیر در صدد بررسی و شناسایی چند و چون این جنبش بر آمده اند ، تا کنون فرصت نیافته اند برخی از زوایای مبهم آن را به خوبی و درستی بکاوند و در معرض داوری دیگران قرار دهند ؛ که از جمله این موارد ، مسئله مهم پایگاه اجتماعی - طبقاتی شرکت جویندگان در نهضت مزدکی است که پژوهندهٔ مقاله حاضر به قدر وسع علمی و آگاهی خود از تاریخ دورهٔ مورد نظر ، کوشیده است ، ضمن مباحثی چند ، روشنایی لازم بر آن بیفکند ، تا راه برای پژوهندگان دیگر قدری گشوده گردد ؛ و بدین گونه ، این جنبه مهم جنبش مزدکی مورد تجزیه و تحلیل سزاوار قرار گیرد و ماهیت آن به خوبی مشخص شود .

(ب) تحلیل و تبیین مسئله**۱. دیدگاه مورخان داخلی و خارجی قدیم**

اکثر قریب به اتفاق نویسندگان و مورخان قدیم - چه ایرانی و مسلمان و چه غیر آنان - خارجی ها - با بغض ، دشمنی و کینه زاید الوصفی به مزدک و عقاید خاص وی بر خورد کرده و پیروان او را به بدترین وجه ممکن مورد ناسزا گویی و لعن و نفرین قرار داده و ایشان را افراد و مردمانی بی سروپا ، اراذل و اوباش ، پست و فرومایه ، حيله گر و شیطان صفت ، خوانده اند . در این قسمت به عنوان سند به چند نمونه از چنین موضع گیری هایی اشاره می کنیم :

شیخ المورخین ، محمد بن جریر طبری ، در تاریخ معروفش ، در فصل مربوط به پادشاهی خسرو اول انوشیروان ، درباره مزدک و آموزه ها و پیروان وی ، این گونه اظهار نظر می کند : « چون پادشاهی به خسرو استوار شد ، آیین مردی دو روی را ، که از مردم پسا بود و زراذشت پسر خرگان [خرگ] نام داشت ، از میان برداشت . این آیین بدعتی بود در کیش مجوس [زردشتی] و مردم در این بدعت از او پیروی کردند و کار او بالا گرفت . از کسانی که مردم را به این آیین همی خواندند ، یکی بود از مردم « مذریه » به نام مزدک پسر بامداد ، از کارهایی که او مردم را به آن وا می داشت ، ... این بود که خواسته و خانواده [زنان] مردم باید در دست همگان [به صورت اشتراکی] باشد ... با این روش ، او مردم طبقات پایین را بر ضد طبقات بالا برانگیخت ، و از این روی ، گوهر پست با گوهر بالا بیامیخت و راه برای غاصبان و ستمکاران باز شد تا غصب کنند و ستم رانند و زناکارن توانستند به دنبال شهوت خود بروند و بر زنان پاک خویی که پیش از آن ، کس در ایشان طمع نمی بست ، دست یابند » (نولدکه ، ۱۳۷۸ : ۱۸۴-۱۸۵) .

در منابع قدیم ، یکی از ویژگی های پرداختن به مزدکیان ، بدین سان بوده که معمولاً از آنان به طور کلی یاد شده است و تقریباً هیچ گاه درباره موقعیت اجتماعی و طبقاتی و شغل و حرفه مزدکیان به گونه مشخص ، که مثلاً روستایی ، کشاورز ،

دهقان (برزیگر) و یا شهری، پیشه ور یا صنعت گر و غیره، بوده اند یا نه، به صراحت سخنی به میان نیامده است، چنان که همان طبری در جای دیگری از کتاب خود، آورده است: «مردمی که از طبقات پایین بودند، این فرصت را غنیمت شمردند و بر مزدک و یاران او گرد آمدند» (همان، ۱۷۱).

دیگر مورخ معروف قدیم، بلعمی ایرانی، نیز در این باره می گوید: «پس چون ده سال از ملک [پادشاهی] قباد بگذشت، مردی به سوی او بیرون آمد نام او مزدک... و دعوی پیغامبری کردی و ایشان را هیچ شریعتی نو نهاد، مگر همان شریعت مغانی و آتش پرستیدن [ستایش آتش] و مادر و دختر را به زنی کردن و حلال داشتن، مگر آنکه نکاح از زن بیفکنند... و گفت: خدای این جهان میان خلق راست [برابر، به تساوی] نهاد و کس را کم و بیش نداد، ایدون باید که به زن و خواسته راست باشید، و هر که را خواسته بود، نتوانست که گوید مر آن را که نیست، ندهم؛ و این سخن بی کاران و درویشان و جوانان و سپاه و غوغا [گران] را خوش آمد و همه متابع او شدند...» (بلعمی، ۱۳۸۳: ۶۷۲-۶۷۳)؛ که قضاوتی نسبتاً متعادل تر و تاحدودی منصفانه به نظر می رسد.

می توان گفت یکی از خصمانه ترین حمله های پرخاش گرانه به مزدکیان از قلم ثعالبی نیشابوری در تاریخش برون تراویده است، آنجا که می نویسد: «مزدک پسر بامداد، اهریمنی بود آدمی روی، به صورت زیبا و سیرت زشت، به ظاهر پاک و در درون ناپاک، شیرین زبان و تلخ کار، به ترفند خود را به قباد رسانید و او را با سخن آمیخته با دروغ فریب داد و با داستان های نادرست جادو کرد و دام جهل و غرور پیش راهش بگسترده تا بر او دست یافت و او را در اختیار خود گرفت» (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۸۶).

هم او، سپس درباره پایگاه اجتماعی نهضت مزدکی، چنین می گوید: «فقیران و فرومایگان و غوغاگران به مزدک روی آوردند» (همان: ۳۸۷)؛ و سپس می افزاید:

« آنان به خانه کسان می ریختند ، به مال و حرم آنان چیره می شدند و کس را توان باز داشت شان نبود ، و چنان شد که هیچ کس مالک خانه و مال کسان خود نبود و کار به جایی رسید که فرزند خود را نمی شناختند » (همان : ۳۸۸) .

طرز تلقی نویسندگان و مورخان بیگانه (خارجی) قدیم نیز درباره مزدکیان و پایگاه شان بهتر از خودی‌ها نیست ، چنان که مثلا پروکوپ قیصری (بیزانسی) ، شرکت کنندگان در جنبش مزدکی را « مردمان طبقه پست » (به نقل از کریستنسن سن : ۱۳۷۴ : ۱۱۷) خطاب کرده ، و خیرش مزدکی را « فتنه مزدکی » و « انقلابی مشئوم » (به نقل از کریستین سن ، ۱۳۶۷ : ۳۵۹) خوانده است .

۲. داوری مورخان داخلی و خارجی جدید

بدگویی در خصوص مزدکیان در کتاب های قدیم به حدی بوده که بر مورخ برجسته ای مانند کریستین سن دایمارکی نیز ، که بهترین آثار خود را در طی سال ها عمر گران بهای خویش به بررسی و تحلیل تاریخ ساسانیان اختصاص داده ، تأثیر سوء به جا نهاده است ، زیرا او نیز از جمله نوشته است : « ... طبقات پست مردم از بسیاری شماره خود گستاخ شدند و خشونت آغاز کردند ، همه جا بر ضد اشراف طغیان کردند . سرکشان به کاخ های توانگران درون رفتند ، خواسته آنان به یغما بردند ، زنان ایشان ربودند و در بعضی جاها املاک را تصرف کردند ، و این مسئله سبب ویرانی املاک شد ، زیرا تصرف کنندگان از اصول فلاح و زراعت اطلاعی نداشتند » (کریستنسن سن ، همان : ۱۲۶) .

البته ، در بسیاری از موارد ، محققان داخلی و خارجی جدید تا حدودی از مزدکیان اعاده حیثیت کرده و کمابیش نشان داده اند که عقاید مزدکی ، به ویژه در میان تهی دستان روستا و محتملا شهرها ، ریشه دوانده بود (مهرداد بهار ، ۱۳۷۵ : ۱۰۲) . به گونه ای که همان کریستین سن نیز در جایی دیگر از کتابش ، در دفاع از افکار و اعمال مزدکیان می نویسد : « به سهولت می توان فهمید که چگونه دشمنان ، آیین

مزدک را توأم با فسق و فجور و میل به شهوت رانی معرفی کرده اند؛ در صورتی که باطن این طریقت طالب زهد و تقوا بوده است... زرتشت [خورکان] و مزدک با یک افکار اخلاقی و بشر دوستی، اصلاحات اجتماعی را دست به کار شدند؛ ایشان را به اجرای اعمال نیک موظف می دانستند؛ نه فقط خون ریزی و کشتن را منع می کردند، بلکه هر گونه تزاخم را بد می دانستند و برای مهمان نوازی واجب می دانستند که میزبان هیچ چیز را از مهمان، از هر ملت و قوم که باشد، دریغ ننماید... با دشمنان باید با رفق و مدارا رفتار کرد» (کریستنسن، همان: ۱۱۱-۱۱۲).

این طرز تلقی، متکی بر نوشته های تاریخ نویسان نسبتاً منصف گذشته است، که یک نمونه آن را می توان مطهر بن طاهر مقدسی (قرن چهارم ه. ق) ذکر نمود، آنجا که در بیان احوال خریمیه، به عنوان فرقه یا شعبه ای از مزدکیه، چنین می نگارد: « از ریختن خون به دقت خودداری می کنند، جز موقعی که علم طغیان بر افرازند و... بسیار به نظافت و طهارت مقیدند و میل دارند که به وسیله ملایمت و نکوکاری با مردم دیگر در آمیزند، اشتراک زنان را با رضایت خود آنان جایز می دانند» (مقدسی، ۱۳۷۴: ۲۸/۳-۲۹).

۳. فرضیه تحلیل جنبش بر اساس پایگاه صرف روستایی

تا کنون، برجسته ترین و مهم ترین بررسی و تحلیلی که در این باره توسط محققین نامدار صورت گرفته، مبتنی بر این فرضیه بوده که جنبش مذکور منحصرآ پایگاه و منشأ روستایی - یا به اصطلاح دهقانی (به معنای متداول آن) - داشته است. بر اساس بررسی ذکر شده در بالا، در حقیقت، شعار اصلی مزدکیان، که در منابع نویسندگان مختلف به صورت اشتراک در خواسته (مال) و زن از آن یاد شده است، ریشه در خواست های دیرینه روستاییان داشته، که به سبب قدمت در اساطیر ایرانی هم باز تاب یافته، به گونه ای که از یک دیدگاه، ضحاک - بر خلاف معمول، به عنوان یک عنصر انقلابی و علیه طبقات ارتجاعی زمان خود - به این متهم گردیده که

طرفدار تقسیم زن و مال بین همگان بوده است (مهرداد بهار ، ۱۳۷۵: ۹۸) . از همین رو ، مسئله اساسی جنبش مزدکی ، همان تقسیم زمین و برابری در اموال بوده ، که اگر آن را ریشه یابی کنیم ، به جوامع اشتراکی روستایی می رسیم که از قدیم ترین زمان ها تا عصر مغول هم به حیاتش ادامه داده و سپس از بین رفته است (همان : ۹۹).

این پژوهنده سپس می افزاید : در توضیح مطلب فوق و در پیوندش با جامعه ساسانی ، همان گونه که قبلا بیان شد ، ساسانیان بر خلاف اشکانیان ، از همان آغاز در صدد ایجاد دولتی واحد و متمرکز بر آمدند و در نیل به این هدف خود نیز تا حدودی توفیق یافتند . آنان به روش های مختلف پی گیر این قضیه بودند . از جمله کوشیدند قدرت خاندان های محلی را که هر یک در ناحیه خاصی متمرکز بود ، از میان بردارند . به همین سبب ، املاک آنان را در سرتاسر کشور پراکنده ساختند . از این رو ، طبقه اشرافی ایران ، دیگر قادر نبودند در مناطق روستایی به سکونت خود ادامه دهند . بنابر این ، به شهرها آمدند و در آنجا سکونت گزیدند (مهرداد بهار ، ۱۳۷۳: ۲۳۸) . در نتیجه ، ثروت روستاها که تا آن زمان در همان محل صرف می شد ، به شهرها منتقل گردید ، و همین امر ، یکی از علل فقر رو به تزاید روستاها در دوره ساسانی بود . یعنی ثروتمند شدن هر چه بیشتر شهرها ، فقر بیشتر روستاها را در پی آورد ؛ و سر انجام قیام روستاییان عصر ساسانی به شکل جنبش مزدکیان نمود آشکار یافت .

از سوی دیگر ، در طی روند مذکور - یعنی انتقال خاندان های فئودالی پیشین به شهرها - رؤسای آنان در دستگاه حکومت مرکزی ساسانی نفوذ کردند و حق دخالت بیشتری به دست آوردند ، و همان گونه که در منابع تاریخی هم آمده ، جز در اوایل شکل گیری سلسله ساسانی - دوره اردشیر بابکان و شاپور اول - در ادامه این روند ، جناح به هم پیوسته نجبای درجه اول و موبدان بزرگ ، بر شاه و دربار تسلط فوق

العاده پیدا کرد و این سلطه و مبارزه درونی تا مقطع حکومت قباد اول ادامه یافت؛ تا آنکه پادشاه مذکور بهره برداری از جنبش خود به خودی مزدکیان را بهترین وسیله به منظور تضعیف گروه رقیب خود تشخیص داد و در نهایت نیز در بر آوردن این هدف خویش هم موفق شد؛ مخصوصاً که در ادامه، توسط ولی عهدش خسرو اول، هم مزدکیان را سرکوب نمود، و هم گروه‌های اشراف ملاک و روحانی مخالف را در موضع فرمان برداری نشانید؛ و بدین سان، شاهنشاهی ساسانی در زمان خسرو اول انوشیروان به اوج اقتدار و تمرکز مجدد خویش نایل گردید (برهمند، مهر ۱۳۸۷: فصل ۶۱/۵ - ۹۷).

همچنین، از زمان اشکانیان به بعد، و در طول دوره ساسانیان، روز به روز عامل تازه ای در تاریخ ایران رو به رشد و گسترش نهاد، که ذاتاً با پدیده عدم تمرکز سیاسی - اقتصادی در تضاد و تقابل جدی بود. منظور از آن، پدیده رونق و توسعه تجارت است که به سبب گشوده شدن باب تبادل کالاها و اجناس گونه گون بین شرق و غرب عالم قدیم - چین و هند از یک سو، و روم از سوی دیگر - برقرار گردید و همین پیوستگی بازرگانی و خرید و فروش جهانی، خود در ایجاد و شکوفایی شهرها و مراکز تجاری در ایران و در نتیجه، روند تمرکز و یکپارچگی جامعه ساسانی، نقش چشمگیری ایفا نمود (بهار، ۱۳۷۳: ۲۳۹ - ۲۴۰).

به علاوه، از دید محقق مورد نظر، این بدان معنا بود که به مرور زمان اقتصاد شهرهای ایران، مخصوصاً در عصر ساسانی، به طور عمده بر کالاهای تجاری عبوری (ترانزیتی) و خارجی، و نه تولید و صدور محصولات صنعتی و زراعتی داخلی، متکی و وابسته شد. یعنی ایران ساسانی به تدریج مرکز تجارت غیر تولیدی و واسطه ای گردید. به همین دلیل، بیشتر جنگ های رخ داده بین دو سلسله اشکانیان و ساسانیان، با اقوام و دولت های دور و یا نزدیک شرقی و غربی در پیوند مستقیم با مسئله تجارت و تسلط بر راه های بازرگانی جهانی به وقوع می پیوست.

در شمال غربی و غرب کشور، این راه ها از حدود ارمنستان و یا بین النهرین (میان دو رود) می‌گذشت، و جنگ های ایران و روم یا بیزانس نیز در همین دو ناحیه متمرکز بود. در شمال شرقی ایران هم غالب نبردها با اقوام و حکومت های مختلف - و عمدتاً بیابان گردان - در حدود جیحون (آمودریا) و خراسان و گرگان و ماوراءالنهر صورت می پذیرفت، که باز هم مسیر گذشتن طرق دادو ستد به شمار می آمد (همان، ۲۳۸-۲۲۹).

راه تجارت دریایی (آبی)، همچون دوره پیشین، در طی عصر ساسانی هم از اهمیت فراوانی برخوردار بود. هم چینی ها و هم رومیان یا بیزانسی ها، بارها کوشیدند، چه در طریق خشکی و کاروان رو زمینی، و چه از راه آبی اقیانوس ها و دریاها و رودخانه های مجاور، با یکدیگر ارتباط مستقیم بازرگانی برقرار سازند و با حذف ایران از زنجیره و چرخه تجارت پر سود بین المللی، بیش از پیش بر منافع خود بیفزایند؛ اما در این راه غالباً ناکام ماندند؛ و بدین سان، پیروز این میدان نیز همواره ساسانیان بودند؛ مخصوصاً خسرو اول، که در این عرصه گوی سبقت از همگان خود ربود (بهار، ۱۳۸۴: ۸۷ و ۸۸؛ زرین کوب، ۱۳۶۴: ۴۹۵-۴۹۸).

غیر از مسئله تجارت جهانی، می توان افزود، عامل دیگری که پی گیری روند تمرکز طلبی را در دستور کار ساسانیان قرار داد، حمله های بی امان و تقریباً همیشگی دشمنان مختلف خارجی، به ویژه از سوی شرق و غرب و شمال کشور بود، که ایجاد دولتی مقتدر و قویاً متمرکز را به منظور حفظ و حراست از مردم استقرار یافته در محدوده نجد ایران و منافع حیاتی ایشان، ضرورتی گریز ناپذیر می نمود.

بدین گونه، حاصل برداشت بررسی مورد نظر آن است که در نتیجه چنین علل و عواملی، سرانجام روستاها رو به ورشکستگی نهادند؛ در حالی که شهرها ظاهراً توسعه و رونق پیدا کردند. از این رو، روستاییان (دهقانان) ورشکسته ایرانی زمان

حکومت قباد اول را باید تنها شرکت کنندگان در جنبش مزدکی دانست و ایشان را پایگاه اجتماعی - طبقاتی آن به شمار آورد. نهایتاً، نویسنده مذکور، بر آمد سیاسی - اجتماعی مزدکیان را تنها منحصر به طبقه واحد برزیگران فقیر روستاها می داند و دیگر گروه ها و طبقات تهی دست شهری را از آن مجزا می سازد؛ تا آنجا که دست آخر می گوید: «... به علت روی آوردن اشراف مالک به شهرها و رشد سطح مصرف در شهرها است که ثروت روستاها را به خود جذب می کند. طبقه پرجمعیت و پر ثروت پیشه‌وران به وجود می‌آید تا جایی که داستان معروف کفشگری هست که حاضر است چندین برابر مخارجی را که شاه در جنگ ایران و روم احتیاج دارد، بپردازد تا در مقابل به پسر او افتخار عضویت در قشر دبیران را بدهند که البته شاه نمی پذیرد. به هر حال، با وجود این که پیشه‌وران و بازرگانان از حقوق سیاسی محروم هستند، ولی به علت حمایت وسیعی که دولت از آنها می کند، در تمام دوره ساسانی نمی بینیم که شهرها بر ضد سیستم موجود، قیام خاصی کنند و در قیام مزدکی هم ما خبری از اغتشاش و عصیان در شهرهای ایران نداریم و این قیامی که در دوره ساسانیان در می گیرد، روستایی است (بهار، ۱۳۷۳: ۲۴۰).

حال، آیا این استنباط از چنان جنبش عظیمی کاملاً یکجانبه و غیر واقعی نیست، و تعمق بیشتر به علاوه بررسی های دقیق تر دیگر، آن را تأیید می کند؟

۴. طرح فرضیه ای دیگر در تحلیل پایگاه جنبش مزدکی

از دید نگارنده، تحلیل فوق، بنا به دلایل متعددی که در سطور زیر در باب برخی از آنها به اختصار سخن به میان خواهد آمد، مبتنی بر بررسی تمامی ابعاد و زوایای مختلف جامعه آن روزگار ساسانی نیست، و لاجرم به فرضیه‌ای یک سویه منتهی شده است.

الف) بر خلاف استنباط اخذ شده، نمی توان به هیچ وجه منکر نقش طبقات و گروه های فرو دست شهری، بر پایه تنها این استدلال شد که «پیشه‌وران و

بازرگانان با وجود محرومیت از حقوق سیاسی، به علت حمایت وسیع دولت از آنها در تمام دوره ساسانی بر ضد سیستم موجود قیام خاصی نکرده اند و در قیام مزدکی هم خبری از اغتشاش و عصیان در شهر های ایران نداریم « (همان جا) ؛ زیرا اصولاً رشد و افزایش ثروت در هر جامعه ای ، طبقاتی شدن بیشتر آن را هم - بدون تردید - در پی خواهد داشت ؛ و بر این اساس ، پیشه وران و بازرگانان ورشکسته شهری را نیز باید در جزو فعالان جنبش مزدکی به حساب آورد . مضافاً اینکه در هنگامه جنگ و بحران شدید اجتماعی ، تجارت نیز از رونق می افتد .

ب) به علاوه ، نمی توان در آن روزگار اقتصاد شهر و روستا را کاملاً منفک و متمایز از همدیگر فرض کرد (سلطان زاده ، ۱۳۶۷ : ۶۷) . چنان که بر پایه منابع و پژوهش های انجام گرفته ، بیشتر شهر های پیش از اسلام و پس از آن در ایران ، از عناصر و ساختار همبسته ای از قبیل کهن دژ - به عنوان جایگاه و محل سکونت پادشاه ، حکام و درباریان - (همان : ۶۶ - ۶۷) ، شارستان - به مثابه زیستگاه دیوانیان ، اشراف ، سپاهیان و گاه صنعت گران - (همان : ۶۷) ، سواد یا حومه یا ربض - به منظور بودباش کشاورزان و گاه پیشه وران - (همان : ۶۸) ، میدان - که بیشتر فضایی اداری - سیاسی بود - (همان ، ۶۹ - ۷۰) ، بازار - برای خرید و فروش کالاها - (همان : ۷۱) ، تشکیل می شد و « روستاها و فضاها ی مزبور ، از نظر کار کردی و فضایی چنان در ارتباط با فضای ، شهر بود که گاهی احداث و سازمان دهی آن همراه با بنای شهر صورت می پذیرفت » (همان : ۶۸) . همان گونه که فردوسی نیز در این خصوص سروده است (فردوسی ، ۱۳۸۶ : ۲۳۳/۷ - ۲۳۴) :

چن از شهر یکسر برداختند	به گرد اندرش روستا ساختند
بیاراست بر هر سوی کشتزار	زمین برومند وهم میوه دار
گروگان که از کوفچ آورده بود	زگیلان و از هر ک آزرده بود
از این هر یکی را یکی خانه کرد	همه شارستان جای بیگانه کرد
وزان هر یکی را یکی کار داد	چوتنها بد از کارگر یار داد

یکی پیشه کار و دگر کشت ورز	یکی آنک پیمود فرسنگ و مرز
چه بازارگان و چه یزدان پرست	یکی سر فراز و دگر زیر دست

افزون بر این ، ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه قدیم ایران و تقسیم آن به طبقات جنگیان ، روحانیان ، کشاورزان و صنعت گران و بازرگانان و شبانان (دامداران) - که در دوره ساسانی با اضافه شدن طبقه جدید دبیران (دیوانیان) ، چهار طبقه گردید (احمد تفضلی ، ۱۳۸۵ : ۱۵) - در شهر به صورت بخش های سه گانه ، منعکس شد ؛ به گونه ای که در بخش وندیداد اوستا ، در وصف شهری که احداث آن بر عهده جمشید شاه گذاشته شده بود ، آمده است که فضایی مربع شکل بسازد که طول هر ضلع آن به در ازای یک میدان اسب باشد ؛ و سپس آن را به سه بخش تقسیم کند . در بخش اول نه محله ، در بخش وسط شش محله ، و در بخش سوم سه محله بنا نماید (رایشلت ، اوستا ، وندیداد ، ۱۳۸۲ : بخش ۲ / بند ۳۰ ، ۲۴۵). در اینجا ملاحظه می شود که کشاورزان و صنعت گران و بازرگانان ، که جزو طبقه سوم جامعه ساسانی بوده و از قدیم ترین ایام در بخش سوم شهرها یا همان حومه (سواد یا ربض) سکونت داشته اند ، از دو طبقه شهری دیگر - یعنی جنگیان و روحانیان و نیز سپس دبیران (دیوانیان) - آن گونه که ممکن است تصور شود ، جدا و کاملاً متمایز نبوده اند . به عبارت روشن تر ، زیستگاه کشاورزان - مانند روزگار ما - صرفاً در روستاها و دهات دور از شهرها قرار نداشته ؛ یعنی مشکل روستا ، به گونه ای ، زندگی شهری و دیگر طبقات آن را نیز تحت تأثیر خود قرار می داده است .

ج) از این گذشته ، در این امر هم نمی توان شک روا داشت که بخش قابل توجهی از فقرای روستایی - یا همان ورشکستگان مورد اشاره پژوهنده یاد شده - ناگزیر برای ادامه زندگی خود به شهرها مهاجرت کردند و به طور عمده در سواد یا حومه آنها سکونت گزیدند . چنان که در نامه تنسر به گشنسپ ، شاه طبرستان ، که به

گفته صاحب نظران تاریخ ساسانیان غالب مطالبش حاصل زمان خسرو انوشیروان و متأثر از وقایع جنبش مزدکی است، از جمله آمده است: «... چون فساد بسیار شد، و مردم از طاعت دین و عقل و سلطان بیرون شدند، و حساب از میان بر خاست، آبروی این چنین ملک جز به خون ریختن بادید نیاید،... و... چون بر این روزگار طمع ظاهر شد، ادب از ما بر خاست، نزدیکتر به ما دشمن شد، و آنکه تبع ما بود، متبوعی در سر گرفت، و آنکه خادم بود، مخدومی، عامه همچون دیو که از بند بگشایند، کارها فرو گذاشتند، و به شهرها به دزدی و فتنه و عیاری و شغل‌های بد پراکنده شده، تا بدان رسید که بندگان بر خداوندگاران دلیر شده‌اند، و زنان بر شوهران فرمانفرمای،...» (نامه تنسر، ۱۳۵۴: ۵۹-۶۰). لازم است در پیوند با مطلب ذکر شده، از خود پرسیم، آن «عامه» که «همچون دیو» از بند رها شده، «به شهرها به دزدی و فتنه و عیاری و شغل‌های بد» روان و پراکنده گشته، بجز همان روستاییان ساقط شده از حد اقل مال و دارایی پیشین خود بوده اند؟

(د) از این رو، به تبع مسائل فوق، کاملاً منطقی است که بپذیریم همه پیشه‌وران و صنعت‌گران و حتی بازرگانان شهری، در وضعیت مرفه و مناسب مالی و اقتصادی - آن چنان که مورد نظر پژوهنده مذکور است - به سر نمی‌برده‌اند. مضافاً آنکه، بنا به گفته خود وی، این اقبال به اصطلاح مرفه، دست کم به علت «محرومیت از حقوق سیاسی» (بهار، همان جا) نمی‌توانستند از حکومت ساسانی رضایت کامل داشته باشند و در زمان و شرایط مقتضی - گرچه نه به تنهایی و به صورت مستقل - مانند هنگامه خیزش توده‌ای مزدکیان، هیچ عکس‌العملی از خود نشان ندهند. همان سان که بانگ اعتراض و ناخشنودی آن کفشگر موزه فروش نوعی نیز از ابیات پایانی اشعار حکیم طوس، با وجود گذشت قرن‌ها، باز به گوش می‌رسد (فردوسی، همان: ۷/ ۴۳۷-۴۳۸):

فرستاده برگشت و شد با درم	دل کفشگر گشت پردرد و غم
شب آمد غمی شد ز گفتار شاه	خروش جرس خاست از بارگاه

ه) اصولاً، آن گونه که از منابع و فضای کلی توصیف وقایع مربوط به این جنبش نمایان می شود، جنبش مزدکی - دست کم در مراحل اولیه آن - از شهرها آغاز گشت و در ادامه به روستاها کشیده شد، و نجبا و موبدان بزرگ نیز عمدتاً در شهرها و مراکز مهم فرهنگی، تمدنی، سیاسی و اقتصادی به سر می بردند. غارت اموال و ربودن زنان و دختران بزرگان و اربابان نیز نخست در شهرها به وقوع پیوست و سپس به تقسیم اراضی روستاها منجر شد.

از این رو، به احتمال زیاد، اصناف پیشه ور و صنعت گر و بازرگان هم به رهبری رؤسای خود در قیام مزدکی نقشی عمده داشته و چه بسا فرماندهی شورش را نیز عهده دار بوده، و روستاییان تحت ستم نیز به واقع زیر نظر آنان به جنبش در آمده اند. برخی تحقیقات دیگر نیز نشان داده است که «دست ورزان (افزارمندان) مشتمل بر کفشگران و بافندگان بودند و وضع شان رضایت بخش نبود و از هر گونه پیشرفتی محروم بودند. تصادفی نیست که در همه شورش ها و قیام های ساسانی در شهرها، اینان شرکت مستقیم داشته اند (خسروی، ۱۳۵۹: ۳۱). همچنین، معلوم شده است که «مزدک با بهره برداری از ناخرسندی مردم، به اعتراض از امتیازات فراوان بزرگان و روحانیان پرداخت. وی تنها به فرضیه برابری اجتماعی بسنده نکرد، بلکه چون مرد کار و عمل بود، می خواست اندیشه های مساوات خواهانه خود را جامه عمل بپوشاند. [در نتیجه] روستاییان، پیشه وران و روی هم رفته [تمامی] تهی دستان با خشنودی تعالیم او را پذیرفتند و به او گرویدند. [به همین سبب] جنبش او، جنبش «دادگری» [یا «عدلیه»] نامیده شد (پژوهش دانشگاه کیمبریج، همان: ۲/۳، ۴۷۸؛ ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۲۲۰-۲۲۱؛ مسکویه رازی، ۱۳۶۹: ۱۵۶/۱-۱۵۷).

در منابع نیز آمده است که پس از خلع خسرو پرویز، هنگامی که سربازان محافظ گماشته شده از سوی پسر و جانشینش - قباد دوم (شیرویه) (۶۲۹ م) - او را پوشیده همراه خود می بردند، کفشگری اتفاقاً او را شناخت و با پرتاب کردن قالب کفشی ضربه ای محکم بر او وارد نمود. البته، سربازان او را به علت این توهین، با شمشیر کشتند (نولدکه، طبری، همان: ۳۸۳).

بنابراین، «به جرئت می توان گفت که تهی دستان شهری، به لحاظ توسعه شهر گزایی، به نیروی انقلابی عظیمی در دوره قباد تبدیل شدند و توانستند سهم اساسی در جنبش مزدکیان داشته باشند. منشاء اجتماعی این تهی دستان شهری از بزرگان و روستا نشینان تهی دستی بود که برای پیدا کردن کار به شهرها مهاجرت کرده بودند» (خسروی، همان: ۳۲-۳۳).

در پاسخ این مسئله که «در تمام دوره ساسانی نمی بینیم که شهرها بر ضد سیستم موجود، قیام خاصی کنند و در قیام مزدکی هم ما خبری از اغتشاش، قیام و عصیان در شهرهای ایران نداریم...» (بهار، همان جا)؛ لازم به یاد آوری است که اساساً چنین استنباطی بسیار شتابزده به نظر می رسد، بدان سبب که اولاً، دشمنان پیروز و قدرتمند این میدان، همان گونه که به کشتار عام مزدکیان پرداختند، لاجرم همه آثار و اخبار این واقعه را نیز طبعاً نابود کردند. ثانیاً، هر گاه با تامل فراوان به مختصر داده های تاریخی نگاشته شده توسط همان دشمنان، نگریسته شود، جسته و گریخته «دم خروسی» می توان به دست آورد. من باب نمونه، موارد زیر را باید یاد آور شد:

• «... لیکن چون مردم در روزگار فساد و سلطانی که صلاح عالم را ضابط نبود [ظاهراً منظور قباد اول پدر انوشیروان است که در مرحله نخست حکومت خود، به مزدک پیوست] افتادند، به چیزهایی طمع بستند که حق ایشان نبود، آداب ضایع کردند، و سنت فرو گذاشته و رای رها کرده، و به اقتحام [بدون حراس و اندیشه]

سردرراه‌ها نهاده که پایان آن پیدا نبود، تغلب آشکارا شده، یکی بر دیگری حمله می‌برد، ...، و آدمی صورتان دیو صفت و دد سیرت شدند ... حجاب حفاظ و ادب مرتفع شد، قومی پدید آمدند، نه متحلی به شرف هنر و عمل، و نه ضیاع موروث، و نه غم حسب و نسب، و نه حرفت و صنعت، فارغ از همه اندیشه، خالی از هر پیشه، مستعد برای غمازی و شریری و انهاء [خبر دادن، پراکندن] تکاذیب و افتراء، و از آن تعیش ساخته، و به جمال حال رسیده، و مال یافته ...» (نامه تنسر، همان: ۵۸). نویسنده نامه تنسر، سپس به شرح اصلاحاتی می‌پردازد که در حقیقت به فرمان خسرو اول انوشیروان و زیر نظر وی صورت گرفت.

بجز مورد کفشگر، که در سطور بالا اشاره ای به آن شد، در شاهنامه حکیم فردوسی، در آنجا که به معرفی چهار طبقه اجتماعی منسوب به زمان جمشید شاه می‌پردازد، آشکارا، از «سرکشی» و «طغیان و روان پر اندیشه» یا ناخرسندی و مترصد و اکنش در برابر طبقه حاکم «هو تخشان»، یعنی صنعت‌گران (دست‌ورزان)، یاد می‌کند و بدین وسیله، خشم و آمادگی همواره ایشان را برای قیام و شورش در برابر فرادستان ستم پیشه به خوبی نشان می‌دهد (رضا زاده ملک، ۱۳۷۸: ۴۱؛ شاهنامه فردوسی، بر اساس چاپ مسکو، ۱۳۷۳: ۳-۲-۱ / ۴۱):

چهارم که خوانند اهتو خوشی	همان دست‌ورزان ابا سرکشی
کجا همگان کارشان پیشه بود	روانشان همیشه پر اندیشه بود

• گر چه پیش از این، برای نمایاندن گوشه ای از ناخشنودی پیشه‌وران زمان ساسانی و آمادگی ایشان برای اعتراض و شورش علیه حکومت، به موضوع پرتاب قالب کفش توسط کفشگر به سوی خسرو پرویز، اشاره کردیم، اما لازم است که در اینجا گزارش واقعه را به طور دقیق‌تر از زبان شیرین بلعمی مورخ بشنویم: «مردمان [در واقع اشراف و بزرگان] ... گرد آمدند و به [شیرویه] گفتند: دو ملک در یک کوشک روا نبود، تو او را [خسرو پرویز را] بکش و اگر نه ملک به وی باز دهیم تا

او خود تو را بکشد . شیرویه تافته شد ، سه روز امان خواست ... شیرویه ، پرویز را یکی جامه به سر اندر کشید و بر اسبی نشاند و سرهنگی را با پانصد مرد بر وی موکل کرد و گفت : او را همچین سر پوشیده به خانه سرهنگی نام او ماه اسفند برید ، پرویز را سر پوشیده بیرون بردند . اندر راه به دکان کفشگری رسیدند ، آن کفشگر دانست که او پرویز است . و دشنام داد بر او و کالبدی [قالب کفشی] بدو انداخت ، بر سر او آمد [و] آن سرهنگ بازگشت و گفت : ای کم از سگ ! تو که باشی که بر ملوک دست درازی کنی ، و کالبد اندازی ؛ شمشیر زد و سر کفشگر به دور انداخت ؛ پرویز را بردند ...» (بلعمی ، ۱۳۸۳ : ۷۹۹) .

• افسانه یا اسطوره معروف کاوه آهنگر ، و نام و شخصیت و چگونگی خیزش وی علیه ضحاک ماردوش در شاهنامه حکیم طوس ، بنابر بررسی هایی که کریستین سن دانمارکی بر پایه منابع اوستایی ، متون پهلوی ساسانی و کتاب های تاریخ عربی و فارسی سده های نخست اسلامی ، به انجام رسانده ، در دوره پس از حکومت پارتیان (اشکانیان) - یعنی زمان فرمانروایی پادشاهان ساسانی - ساخته و پرداخته شده است ؛ و اصل آن به کتاب معروف *خدای نامک پهلوی* بر می گردد .

بنا به نظر مورخ نام برده ، پیش از آن در هیچ منبعی از شخصیتی به نام کاوه آهنگر و شورش او بر ضد پادشاهی ستمگر - به نام ضحاک - سخنی به میان نیامده است (کریستن سن ، ۱۳۸۴ : ۲۱ - ۶۱) . اگر چه در ارزش و اهمیت این پژوهش نمی توان تردید نمود ؛ متأسفانه ، نمی توان پاسخ دو پرسش ضروری را از خلال بررسی مذکور به دست آورد :

۱. چرا چنین افسانه و اسطوره ای در زمان ساسانیان به وجود آمده است ؟

۲. چرا شورش مذکور به رهبری آهنگری انجام گرفته است ؟

پاسخ نگارنده جز این نمی تواند باشد که : به احتمال زیاد ، در عصر ساسانیان بوده که نارضایی صنعتگران علیه حکومت وقت منجر به شورش و قیام یا قیام هایی

شده است. زیرا، بدون تردید، یکی از علل و عوامل اصلی در شکل‌گیری افسانه‌ها و اسطوره‌ها و شخصیت‌های خاص فرهنگی، ادبی و هنری در هر جامعه، پیوند ناگزیر و تنگاتنگی است که میان این گونه‌پدیدارهای فکری (از جمله افسانه‌ها و اسطوره‌ها) با زمینه‌های اجتماعی-اقتصادی و سیاسی آن جامعه وجود دارد. به بیان روشن‌تر، خیزش‌های پیوسته صنعت‌گران زمان ساسانیان بوده که موجبات پیدایی چنین اسطوره و شخصیتی را فراهم کرده است.

(و) در اکثر قریب به اتفاق منابع قدیم - بجز موارد اندکی که به سختی از لابه‌لای برخی کتاب‌ها به دست آمد - چنان‌که قبلاً به مناسبت دیگری مطرح گردید، از شرکت‌کنندگان در قیام مزدکیان، با الفاظ کلی، که اساساً موقعیت طبقاتی مشخص و معینی را نشان نمی‌دهند، یاد شده است؛ از قبیل مردم، مردم پست، غاصبان و ستمگران، زناکاران، مردمی از طبقات پایین، بی‌کاران، درویشان، جوانان، سپاه، غوغا، غوغاگران، فقیران، فرومایگان، مردم طبقه پست، طبقات پست مردم، اتباع او لعنهم الله، طبقات سپاهی و رعیت، اعیان و سپاهیان و متصرفان و معروفان، زندیقان و غیره (ر.ک: تقریباً کلیه منابع عربی و فارسی سده‌های نخست اسلامی). مفهوم دیگر مطلب فوق این است که در هیچ منبعی که نگارنده به دقت از نظر گذرانید، به طور مشخص، از مثلاً روستاییان، برزگران و یا دهقانان (به معنای کشاورزان فقیر بی‌زمین و کم‌زمین) سخنی به میان نیامده است. حال، این پرسش مطرح می‌شود: آیا مشکل خاص یا منعی در این مورد وجود داشته که نویسندگان یا مورخان قدیم - اگر واقعاً جنبش مزدکی صرفاً و منحصرأز پایگاه روستایی یا دهقانی صرف بر خوردار بوده - نتوانند مشخصاً از آنان - یعنی روستاییان یا برزگران یا دهقانان - نام ببرند؟! و آیا همین خصوصیت به درستی بیان‌گر این حقیقت نیست که جنبش مذکور همه طبقات و گروه‌های ستم‌کش، تهی دست و تحت سلطه

شهری و روستایی ، و از جمله دهقانان (کشاورزان فقیر) و صنعت گران و بازرگانان، را نیز در بر می گرفته است ؟

فراتر از این ، جنبش مزدکی چنان گسترده و ژرف بود که تقریباً بجز طبقات و گروه های حاکم و فوقانی ، یعنی بالاترین اشراف زمین دار و روحانی و رؤسای درجه اول دیوانی یا بزرگان ، دیگر طبقات و گروه های جامعه را شامل می شد . خود شاهنشاه - قباد اول - و برخی از نجبای طرفدار او - مانند سیاوش ارتشتاران سالار - و یکی از برادران خسرو به نام کاوس (کیوس) - پادشاه حدود طبرستان (پتسخوارگر) و کسانی دیگر هم به آن پیوستند ؛ که به عنوان نمونه ، ابن بلخی در کتابش ، از جمله به « اعیان و سپاهیان و متصرفان و معروفان و سرهنگان » طرفدار مزدک اشاره کرده است (ابن بلخی ، ۱۳۷۴ : ۲۲۸-۲۲۹) .

ز (آرای مزدک نیز - آن گونه که در برخی از منابع مخالف و دشمن او بازتابی کم رنگ یافته ، به صورتی نیست که تنها به طبقه یا گروه معینی مانند کشاورزان فقیر ، محدود باشد و دیگران را شامل نگردد . به علاوه ، در جزو مخالفان مزدکیان نیز هیچ گاه از طبقات یا گروه های میانی جامعه ، همچون صنعت گران و یا بازرگانان ، ذکری نشده است . در همه جا جبهه مشترک دشمنان مزدکیان را اشراف و موبدان و بزرگان تشکیل می دادند که به مخالفت با قباد و به حمایت از خسرو انوشیروان بر خاستند . « دین مزدک در زمان قباد (کواذ) ظاهر شد و خود کواذ به آن گروید و بدین ترتیب آشفتگی بزرگی در میان مردم [از یک سو] ، و طبقات بالا [از سوی دیگر] ، پیدا شد . بزرگان و نجبا و اشراف و روحانیان بر حال خود بیمناک شدند و این امر به خلع کواذ از سلطنت منجر شد ... » (زریاب خویی ، ۱۳۸۶ : ۱۱۰) . « مزدکیان به حمایت از کیوس یا کاوس ، پسر بزرگتر کواذ بر خاستند ؛ زیرا ظاهراً کیوس به دین مزدک در آمده بود . اشراف و بزرگان و روحانیان جانب خسرو (انوشیروان) را گرفتند ... » (همان جا) . « مزدک آیین اشتراک در اموال و املاک را

تبلیغ کرده و در مورد زنان نیز قائل به اشتراک بوده است. به گفته او، چون مردم همه برابر از پدر و مادر زاییده شده اند، پس باید به طور برابر از مواهب طبیعت بهره مند شوند و در بهره مندی یکی را رجحانی بر دیگری نباشد» (همان، ۱۱۱-۱۱۲).

بنا به سروده سخن سرای طوس، مزدک (بالا زاده، ۱۳۷۷: ۴۵ - ۵۷):

همی گفت هر کو توانگر بود	تهی دست با او برابر بود
نباید که باشد کسی بر فزود	توانگر بود تار و درویش بود
زن و خانه و چیز بخشیدنی است	تهی دست کس باتوانگریکی است
هر آن کس که او جز بر این دین بود	ز یزدان و زمش نفرین بود
ببد هر که درویش با او یکی	اگر مرد بودند، اگر کودکی
از این بستدی چیز و دادی بدان	فرمانده بد زان سخن بخردان
چو بشنید در دین او شد قباد	ز گیتی به گفتار او بود شاد
به او شد آن کس که درویش بود	و گرنانش از کوشش خویش بود
به گرد جهان تازه شد دین او	نیارست جستن کسی کین او
توانگر همی سر ز تنگی نگاشت	سپردی به درویش چیزی که داشت

ح) علل و عوامل اصلی ایجاد جنبش مزدکی هم می تواند در رهنمونی پژوهنده به شناخت پایگاه و اهمیت فراگیرنده و همگانی جنبش، تعیین کننده باشد. در پاسخ این پرسش « که چرا این آیین به سرعت انتشار یافت، به گونه ای که خود شاهنشاه را نیز به پیروی از خود [هر چند موقتا] واداشت، مسئله را باید در وضع آشفته و نابسامان ایران در اواخر قرن پنجم میلادی جستجو نمود: شکست های موهن ایران از هیاطله، ضعف قدرت مرکزی، و مخصوصاً قحطی های زمان پیروز [و خشک سالی های پی در پی، به علت نباریدن باران] موجب فقر و گرسنگی در سرتاسر ایران شده بود. چنان که به گفته فردوسی در شاهنامه، مالکان بزرگ در این دوره قحطی و گرسنگی در انبار های غلات را به روی مردم بسته بودند» (همان جا):

ز خشکی خورش تنگ شد در جهان	میان کهان و میان مهان
ز روی هوا ابر شد ناپدید	به ایران کسی برف و باران ندید
مهان جهان بر در کیقباد	همی هر کسی آب و نان کرد یاد
بدیشان چنین گفت مزدک که شاه	نماید شما را به امید راه
چو بشنید مزدک زمین بوس داد	خرامان بیامد ز پیش قباد
به درگاه او شد به انبوه گفت	که جایی که گندم بود در نهفت
دهید آن به تاراج در کوی و شهر	بدان تا یکایک بیابید بهر
دویدند هر کس که بد گرسنه	به تاراج گندم شدند از بنه
چه انبار شهری چه آن قباد	ز یک دانه ندید نبودند شاد

« اختلاف و نفاق میان خاندان های بزرگ (کارن و مهرا ن) قدرت شاهنشاه را بسیار محدود و ضعیف ساخته بود ... مزدک که از مشاهده این بی عدالتی رنج می برد ، چون دید کواذ نیز از قدرت فوق العاده خاندان های بزرگ و اختلاف ایشان ، و نیز از قدرت روحانیان بیمناک است ... او را به مسلک اشتراکی راهنمایی کرد و شاهنشاه برای ضعیف کردن قدرت اشراف و روحانیان و راضی نگاه داشتن عامه مردم تن به راهنمایی او داد » (زریاب خوبی ، همان : ۱۱۴).

بدیهی است که علل و عوامل یاد شده در بالا- شکست از هیاطله و گونه ای وابستگی به آنان ، ضعف قدرت مرکزی ، اقتدار و دخالت نامحدود نجبای بزرگ و موبدان درجه اول و بزرگان در امور مملکتی ، مخصوصا خشک سالی و قحطی های طولانی مدت زمان فیروز و قباد ، نه تنها طبقه کشاورز و روستایی ، بلکه دیگر طبقات و گروه های فرودین جوامع شهری - از جمله به ویژه پیشه وران و بازرگانان - را نیز در معرض تهدید و نابودی قرار داده بود . از این رو ، نمی توان پایگاه جنبش مورد بحث را تنها به یک طبقه - کشاورزان فقیر روستایی - منحصر نمود .

ط (دست آخر اینکه ، به عنوان یک و یژگی تاریخ سیاسی - اجتماعی کشورما ایران، از قدیم ترین زمان ها که جسته و گریخته از آن اطلاعاتی اندک به ثبت رسیده

است؛ به عنوان نمونه قیام گنوماتای مغ، تا تازه ترین خیزش های اجتماعی در عصر حاضر - از جمله انقلاب مشروطیت و انقلاب اسلامی - هیچ گاه تحولات عمده سیاسی - اجتماعی رخ داده در سرزمین ما، منحصر و محدود به یک طبقه و گروه خاص نبوده، بلکه همواره ماهیت مردمی (دموکراتیک) و خلقی و فراگیر داشته است. این ویژگی هم بدون تردید به ساختار خاص اجتماعی ایران و سرشت حکومت آن - خودکامگی مطلق - بر می گردد؛ بدین معنی که در حقیقت، کلیه طبقات و گروه های اجتماعی، از پایین ترین تا میانی، و گاه حتی عناصری از بین طبقات بالا را نیز در بر گرفته؛ و به همین سبب، در زمان مقتضی، خیزش های فراگیر و گسترده مردمی را موجب می شده است.

بدین گونه، نباید جنبش مزدکی را نیز صرفاً طبقاتی - محدود به طبقه واحد - کشاورزان فقیر - ارزیابی نمود. چنین به نظر می رسد که این برداشت از نوعی دیدگاه مشخص نشأت گرفته از تحلیل جوامع پیشرفته اروپای غربی و یا مسالک به اصطلاح ماتریالیستی (ماده گرایانه) شرقی (مخصوصاً نوع روسی آن) متأثر بوده، که در باب جامعه ایران، بدون توجه به تفاوت های فاحش آن با نمونه های یاد شده، حتی به قدیم ترین ادوارش، تسری یافته است. ناموفق بودن این نظریه ها در عمل، بارها نادرست بودن آنها را به اثبات رسانده است.

نتیجه گیری

بنابه دلایل متعددی که در ضمن توضیحات پیشین بدان پرداخته شد، چنین به نظر می رسد که جنبش مزدکی تنها برآمد یک طبقه خاص اجتماعی و به طور مشخص کشاورزان، برزیگران یا دهقانان فقیر و ورشکسته روستاها - چنان که پژوهنده ای برجسته سعی بسیار در اثبات آن به کار برده، نبوده است؛ بلکه به احتمال قریب به یقین، بسیار فراتر از حد طبقه یاد شده، سایر طبقات و گروه های فرودست جامعه ساسانی، یا به بیانی دیگر، کلیه طبقات و اقشار تهی دست، چه روستایی و چه

شهری ، را شامل می شده است . حتی این شرکت و پیوستگی اکثریت مردم جامعه به اندازه ای بود که عناصر و گروه هایی از طبقات بالا را نیز جذب خود نمود . بجز شاهنشاه قباد و یکی از فرزندان وی کاوس (کیوس) و سردار بزرگ او سیاوش ، بر پایه منابع قدیم ، عده قابل توجهی از طبقه مرفه و دست اندر کار نیز ، به هر صورت ، به این جنبش گرویدند . رهبری نهضت نیز در دست یک روحانی عالی مقام از طبقه موبدان زمان بود . جریان جنبش نیز، چنان که از شرح رخدادها برمی آید ، از مراکز شهری و تمدنی آغاز و سپس به روستاها کشیده شد . « مردی خروج کرد که مزدک... نام داشت... و موبد موبدان، یعنی قاضی القضاة ، و در ایام قبادبن فیروز ظهور نمود و مردم را به دین ثنویت خواند ... و به اشتراک در مال وزن قائل گشت و جمعی زیاد او را پیروی کردند و قباد نیز بدو ایمان آورد ... ناچار و مضطر بود، چه از کثرت پیروان او بر شاهی خود می ترسید ... پس از اینکه انوشیروان به پادشاهی رسید ، نخست کارش این بود که مزدک و مزدکیان را هر چه توانست گرفت [و کشت] ؛ و دیگر پیروان او را از بزرگان و خانواده ها [خاندانهای مقتدر ملوک الطوائف یا واسپوهران : نژادگان] امر کرد که از کیش مزدک دست بکشید ، و هر که چنین کرد ، رهایی یافت و گرنه کشته شد ... » (بیرونی ، ۱۳۶۴: ۳۱۱-۳۱۲).

به علاوه ، با وجود آنکه مخالفان سر سخت جنبش ، پس از نابودی بیشتر مزدکیان، نوشته های آنان را نیز از میان بردند ، و بدین سان پژوهنده این واقعه عظیم اجتماعی را از حقیقت امر محروم ساختند ، از برخی اطلاعات به جامانده تراویده از قلم دشمنان ایشان ، باز می توان گه گاه به این واقعیت واقف گردید که بجز روستاییان ورشکسته ، شهریان تهی دست ، مخصوصا گروه های متعدد و وسیع پیشه وران و صنعت گران و بازرگانان (هتخشان یا دست ورزان) نیز در این خیزش همه گیر اجتماعی شرکت فعال داشته اند . پس چه اصراری هست که تحت تاثیر آن قسم بررسی های انجام گرفته حاصل از جوامع پیشرفته اروپای غربی و یا دیدگاه های

ماده گرایی تاریخی مربوط به وقایع سیاسی سده های نوزده و بیست میلادی ، به تحلیل جامعه بسیار متفاوت ایران ساسانی در قرن های پنجم و ششم میلادی دست یازیده و به این فرضیه منتهی شود که «... در قیام ...مزدکی هم ما خبری از اغتشاش ، قیام و عصیانی در شهرهای ایران نداریم ، و این قیامی که در دوره ساسانیان در می گیرد روستایی است » (بهار ، همان جا)؟

به نظر نگارنده ، این خیزش به عکس ، بسیار فراگیر بوده و تمامی طبقات و گروه های تهی دست ، تحت ستم و زیر سلطه روستایی و شهری - کشاورز و پیشه ور و بازرگان - در آن به نوعی دخالت داشته اند ؛ راستای حرکت جنبش نیز از شهرها به روستاها بوده ، و نه عکس آن ؛ گستردگی و ژرفای بحران نیز به حدی بود که از یک سو شاهنشاه ، و از سوی دیگر حتی بردگان را نیز به جریان مبارزه کشانید ؛ به گونه ای که « آنکه تبع ... بود متبوعی در سر گرفت ، و آنکه خادم بود مخدومی ، عامه همچون دیو که از بند بگشایند ، ... به شهرها به دزدی و فتنه و عیاری و شغل های بد پراکنده شده ، تا بدان رسید که بندگان بر خداوندگاران دلیر شده اند و زنان بر شوهران فرمانفرمای » (نامه تنسر ، همان جا).

کتابنامه

۱. ابن بلخی . ۱۳۷۴ ، *فارسنامه* ، توضیح و تحشیه از منصور رستگار فسایی ، چ ۱ ، شیراز ، بنیاد فارس شناسی .
۲. بالازاده ، امیر کاوس . ۱۳۷۷ ، « مزدک در شاهنامه » ، *مهرودادو بهار (یادنامه استاد دکتر مهرداد بهار)* ، به کوشش امیر کاووس بالازاده ، چ ۱ ، تهران ، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی .
۳. برهمند ، غلامرضا . مهر ۱۳۸۷ ، *اقتصاد کشاورزی ایران از دوره ساسانی تا پایان دوره اموی (پایان نامه دکتری)* ، تهران ، دانشگاه شهید بهشتی ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی ، گروه تاریخ .
۴. بلعمی ، ابوعلی محمد . ۱۳۸۳ ، *تاریخ بلعمی (تکمله و ترجمه تاریخ طبری)* ، به تصحیح محمد تقی بهار (ملک الشعراء) ، به کوشش محمد پروین گنابادی ، چ ۲ ، تهران ، زوار .

۵. بهار، مهرداد. ۱۳۷۵، *ادیان آسیایی*، چ ۱، تهران، نشر چشمه.
۶. ____ ۱۳۷۳، «دیدگاه های تازه درباره ی مزدک»، *جستاری چند در فرهنگ ایران*، چ ۱، تهران، فکر روز.
۷. ____ ۱۳۸۴، «اشکانیان»، *از اسطوره تا تاریخ*، چ ۴، تهران، نشر چشمه.
۸. بیرونی، ابوریحان. ۱۳۸۴، *آثار الباقیه*، ترجمه اکبر داناسرشت، چ ۳، تهران، امیر کبیر.
۹. پژوهش دانشگاه کیمبریج. ۱۳۷۷، *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی*، ترجمه حسن انوشه، ج ۳-۲، چ ۱، تهران، امیر کبیر.
۱۰. تفضلی، احمد. ۱۳۸۵، *جامعه ساسانی*، ترجمه شیرین مختاریان و مهدی باقی، چ ۱، تهران، نی.
۱۱. تنسر. ۱۳۵۴، *نامه تنسر به گشنسپ*، به تصحیح مجتبی مینوی، چ ۲، تهران، خوارزمی.
۱۲. ثعالبی، عبدالملک بن محمد. ۱۳۶۸، *تاریخ ثعالبی (غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم)*، ترجمه محمد فضائی، چ ۱، تهران، قطره.
۱۳. خسروی، خسرو. ۱۳۵۹، *مزدک*، چ ۱، تهران، دنیای نو.
۱۴. رایشلت، هانس. ۱۳۸۳، «وندیداد»، *رهیافتی به گاهان زرتشت و متن های نوآوستایی*، گزارش جلیل دوستخواه، چ ۱، تهران، ققنوس.
۱۵. رضا زاده ملک، رحیم. ۱۳۷۸، «طبقات اجتماعی دوران ساسانی»، *بلور کلام فردوسی*، چ ۱، تهران، فکر روز.
۱۶. زریاب خویی، عباس. ۱۳۸۴، «ساسانیان»، *بزم آوردی دیگر*، به اهتمام سید صادق سجادی، چ ۱، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
۱۷. زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۶۴، *تاریخ مردم ایران (ایران قبل از اسلام)*، چ ۱، تهران، امیر کبیر.

۱۸. سلطان زاده، حسین. ۱۳۶۷، *مقدمه ای بر شهر و شهرنشینی در ایران*، ج ۲، تهران، امیرکبیر.
۱۹. فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۷۳، *شاهنامه*، بر اساس چاپ مسکو، به کوشش سعید حمیدیان، ج ۱، چ ۱، تهران، قطره.
۲۰. ____ . ۱۳۸۶، *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق و ابوالفضل خطیبی، دفتر هفتم، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
۲۱. کریستنسن، آرتور امانوئل. ۱۳۷۴، *سلطنت قباد و ظهور مزدک*، ترجمه احمد بیرشک، چ ۲، تهران، طهوری.
۲۲. کریستین سن، آرتور. ۱۳۶۷، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، چ ۵، تهران، امیرکبیر.
۲۳. کریستن سن، آرتور. ۱۳۸۴، *کاوۀ آهنگر و درفش کاویانی*، ترجمه منیژه احد زادگان آهنی، چ ۱، تهران، طهوری.
۲۴. مسکویه رازی، ابوعلی. ۱۳۶۹، *تجارب الامم*، ترجمه ابوالقاسم امامی، ج ۱، چ ۱، تهران، سروش.
۲۵. مقدسی، مطهرین طاهر. ۱۳۷۴، *آفرینش و تاریخ*، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، ج ۴، چ ۱، تهران، آگه.
۲۶. نولدکه، تنودور. ۱۳۷۸، *تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان*، ترجمه عباس زریاب، چ ۲، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.